



<https://qhs.isu.ac.ir>

Bi-quarterly Journal of Quran and Hadith Studies
Vol. 19, No. 1, (Serial. 37), Autumn 2025 & Winter 2026

 10.30497/qhs.2025.247719.4089

Research Paper

The active role of the Holy Quran in combating the burial of girls alive

Hamid Naderi Ghahfarokhi * 

Received: 11/02/2025

Accepted: 11/06/2025

Abstract

Coinciding with the beginning of the revelation of the Holy Quran, the people of Hejaz used to bury their daughters alive, but some time after the struggle of the Quran, this culture was eradicated. Considering the wisdom of the gradual revelation of the Quran, it seems that this struggle took place in the course of revelation based on a specific pattern. "Discovering the dimensions of the wisdom of the gradual revelation of the Holy Quran", "The Quran's concern for correcting incorrect behaviors in the field of culture" and "The importance of the gradual method in the cultural changes of society" require this issue to be examined. The aim of this research is to show how the Holy Quran eradicated this anti-human culture by analyzing the verses in the course of revelation. The findings of the study show that this struggle was achieved in five steps: First: "Supporting girls buried alive on the Day of Judgment without mentioning the perpetrators in Surah *Takwīr* (Revelation: 7)", Second: "Indirect criticism of the Arabs' hatred of girls in Surahs *Najm*, *Isrā* and *Ṣāffāt* (Revelation: 23, 50 and 56)", Third: "Direct criticism of the Arabs' hatred of girls in Surah *Zukhruf* (Revelation: 64)", Fourth: "Explicit and comprehensive criticism of the culture of burying girls alive in Surah *Nahl* (Revelation: 70)" and Fifth: "Erasing the remnants of the wrong view of girls in Surah *Tūr*" (Revelation: 75)". The analysis of these five steps shows the gradual action of the Holy Quran to eradicate this culture.

Keywords: *Burying girls alive, reductive interpretation, cultural struggle of the Quran, Arabs of ignorance.*

© The Author(s) 2025.

* Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Shahrekord University, Shahrekord, Iran. (Hamid.naderi@sku.ac.ir)





دانشگاه امام صادق



<https://qhs.isu.ac.ir>

دوفصلنامه علمی «مطالعات قرآن و حدیث»، سال ۱۹، شماره ۱، پیاپی ۳۷

پاییز و زمستان ۱۴۰۴، صص ۶۹-۴۵

doi 10.30497/qhs.2025.247719.4089

مقاله پژوهشی

کنشگری فعال قرآن کریم در مبارزه با زنده به گور کردن دختران

حمید نادری قهفرخی *

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۲۱

مقاله برای اصلاح به مدت ۸ روز نزد نویسنده بوده است.

چکیده

مصادف با آغاز نزول قرآن کریم مردمان حجاز دختران خود را زنده به گور می کردند، اما مدتی بعد از مبارزه قرآن، این فرهنگ ریشه کن شد. با توجه به حکیمانه بودن نزول تدریجی قرآن به نظر می رسد این مبارزه در سیر نزول براساس الگویی خاص صورت گرفته باشد. «کشف ابعاد حکیمانه بودن نزول تدریجی قرآن کریم»، «اهتمام قرآن به اصلاح رفتارهای نادرست در عرصه فرهنگ» و «اهمیت روش تدریجی در تحولات فرهنگی جامعه» اقتضا می کند این مسأله مورد بررسی قرار گیرد. هدف این پژوهش آن است که با بررسی تحلیلی آیات در سیر نزول نشان دهد که قرآن کریم چگونه این فرهنگ ضد انسانی را ریشه کن کرد. یافته های پژوهش نشان می دهد این مبارزه در پنج گام محقق شد: اول: «حمایت از دختران زنده به گور شده در قیامت بدون اشاره به عاملان در سوره تکویر (نزول: ۷)»، دوم: «انتقاد غیرمستقیم از تنفر اعراب از دختران در سوره های نجم، اسراء و صافات (نزول: ۲۳، ۵۰ و ۵۶)»، سوم: «انتقاد مستقیم به تنفر اعراب از دختران در سوره زخرف (نزول: ۶۴)»، چهارم: «انتقاد صریح و همه جانبه به فرهنگ زنده به گور کردن دختران در سوره نحل (نزول: ۷۰)» و پنجم: «زدودن بقایای نگاه غلط به دختران در سوره طور» (نزول: ۷۵). تحلیل این پنج گام کنشگری تدریجی قرآن کریم برای ریشه کنی این فرهنگ را نشان می دهد.

واژگان کلیدی: زنده به گور کردن دختران، تفسیر تنزیلی، مبارزه فرهنگی قرآن، عرب جاهلیت.

* استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران. (Hamid.naderi@sku.ac.ir)

طرح مسئله

براساس گزارش قرآن کریم مصادف با ظهور اسلام در شبه جزیره عربستان حیات دختران مایه ننگ حساب می شد؛ بر همین اساس یا دختران را با حالت خواری نگه می داشتند یا آنان را در زیر خاک پنهان می کردند: «و چون به یکی از آنان (تولد) دختر بشارت داده شود، صورتش سیاه می گردد، در حالی که خشم گلویش را فشار می دهد بخاطر بشارت بدی که به او داده شده، از قبیله خود متواری می شود (و در این فکر است که) آیا او را با خواری نگه دارد یا در زیر خاک پنهانش کند» (نحل: ۵۸-۵۹). همچنین معنای واژه «الْمَوُودَةُ» (تکویر: ۸) نشان می دهد این اعراب دختران را به صورت زنده در زیر خاک دفن می کردند تا آرام آرام از دنیا بروند. آنان نه تنها این کار را نه تنها زشت نمی دانستند، بلکه آن را جزء کارهای پسندیده می شمردند (سباعی، ۱۳۸۵ش، ص ۷۶).

البته در مورد گستره جریان این رفتار بین محققان اختلاف است؛ زیرا از نظر بعضی فقط در برخی قبایل رواج داشته (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱۲، ص ۱۷۵؛ فروخ، ۱۹۸۴م، ص ۱۵۷؛ علی، ۱۹۷۷-۱۹۷۸م، ج ۵، ص ۹۰؛ آلوسی، ۲۰۱۹م، ج ۳، ص ۴۲)، اما به باور برخی دیگر این پدیده در بیشتر قبایل شایع بوده است (سالم، ۲۰۰۸م، ص ۳۹۹؛ ابوالفرج اصفهانی، بی تا، ج ۱۲، ص ۱۴۴؛ عسکری، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۳۰؛ پیشوایی، ۱۳۸۶ش، ص ۴۹-۵۳). فارغ از این اختلاف، متون تاریخی نشان می دهند این فرهنگ در گستره شیوع خود به قدری ریشه دار بوده است که وقتی از زنی در مورد بهترین زنان سؤال می شد (بدون هیچ اشاره ای به فرزند دختر) می گفت: بهترین زن کسی است که پسری در شکم، پسری در بغل و پسری در پشت سرش داشته باشد (سلیم، ۱۹۹۵م، ص ۲۵۳). هم چنین زن در هنگام زایمان بر فراز گودالی می نشست، چنانچه فرزندش دختر بود، آن را در چاله می انداخت و اگر پسر بود با خوشحالی و رضایت از او مراقبت می کرد (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۶، ص ۵۶۶).

مبارزه صریح قرآن کریم با پدیده کشتن دختران در سوره های تکویر و نحل، نشانگر این است که: نخست، مخاطبان قرآن در مکه و نواحی اطراف، از این عمل آگاهی کامل داشتند؛ دوم، ماهیت غیر انسانی این رفتار به گونه ای است که حتی در صورت جریان داشتن در تعداد کمی از قبایل، باید از میان برداشته می شد. بنابراین، قرآن کریم به طور فعال با این عمل به گونه ای مبارزه کرد، که نه تنها در انتهای دوره نزول، بلکه در سوره های مدنی نیز اثری از آن دیده نمی شود. از سوی دیگر، با توجه به اینکه خداوند متعال افعال خود را با نهایت اتقان و استواری انجام می دهد (نمل: ۸۸) و تربیت انسان ها نیز فرآیندی زمان بر و روش مند است، انتظار می رود این تغییر در بستر نزول تدریجی قرآن، با استفاده از روشی خاص مدیریت شده باشد تا جامعه آن زمان پذیرای حذف این فرهنگ شود. از این رو، پرسش بنیادین این است که قرآن کریم با چه شیوه ای توانست پدیده ضد انسانی زنده به گور کردن دختران



را ریشه کن کند؟ به عبارت دیگر، مواجهه فعال، هدایت گرانه و تحول آفرین قرآن (کنشگری فعال) با پدیده زنده به گور کردن دختران، با هدف ریشه کنی آن چگونه تحقق یافت؟

بررسی سیر نزول آیات قرآن نشان می دهد خداوند از ابتدای نزول قرآن تا سوره تکویر (نزول: ۷) هیچ صحبتی پیرامون این پدیده نمی کند، در سوره تکویر به صورت گذرا در ضمن دو آیه به ابعادی از این پدیده اشاره می کند. در ادامه تا سوره نحل نیز هیچ نشانه ای از مبارزه مستقیم نیست، اما در این سوره (نزول: ۷۰) به صورت مستقیم به آن انتقاد می شود. بررسی این دو سوره به همراه سایر قراین موجود در بقیه سوره ها نشان می دهد برای مبارزه و کنشگری فعال قرآن در برابر پدیده زنده به گور کردن دختران می توان پنج گام اساسی در نظر گرفت. بر همین اساس برای اثبات این فرضیه، در ادامه در پنج بخش جداگانه ضمن بررسی شواهد موجود در این زمینه، دلایل و فلسفه هر گام به صورت دقیق مورد بررسی قرار می گیرد تا روش قرآن کریم به طور کامل آشکار گردد.

تذکر این نکته ضروری است که در این نوشتار برای نشان دادن جایگاه سوره در سیر نزول از این الگو استفاده می شود: «نزول: شماره آیه در ترتیب نزول» و در صورت لزوم در ادامه شماره آیات ذکر خواهد شد. هم چنین سیر نزول سوره های مورد استناد بر اساس کتاب «شناخت نامه تنزیلی سوره های قرآن کریم» تألیف استاد عبدالکریم بهجت پور خواهند بود. این سیر نزول با جدول استخراج شده توسط «آیت الله معرفت»، «زرکشی»، «خازن» و «الازهر مصر» هیچ تفاوتی ندارد (بهجت پور، ۱۳۹۴ ش، ص ۴۱-۴۶).

پیشینه پژوهش

وجود آیاتی در قرآن ناظر به زنده به گور کردن دختران، سبب شده است تفاسیر متعددی به بررسی ابعاد مختلف این آیات پردازند. همچنین، تحقیقات مستقلی این پدیده را از نظر گستره شیوع و علل جامعه شناختی وقوع آن بررسی کرده اند (رضایی، ۱۳۷۸ ش، ص ۱۱۳-۱۲۶؛ ضیایی، ۱۳۸۷ ش، ص ۱۱۹-۱۴۰؛ نصیری و زارعکار، ۱۳۹۶ ش، ص ۱۹۷-۲۱۴). با این وجود، بررسی ها نشان می دهد که تا کنون هیچ تحقیقی روش قرآن کریم در زمینه مبارزه با این فرهنگ ضدانسانی را مورد واکاوی قرار نداده است. این در حالی است که کشف روش های تغییر و تحول قرآنی، هم به تبیین مواجهه فعال قرآن کریم در زمینه اصلاح فرهنگ های باطل کمک می کند و هم به مسلمانان در دنیای معاصر یاری می رساند تا از این روش ها برای ایجاد تحول مثبت بهره برداری کنند. این دو نکته به خوبی ضرورت بررسی مبارزه قرآن کریم با پدیده زنده به گور کردن دختران برای شناسایی روش این مبارزه را روشن می سازد.

۱. گام اول: حمایت از دختران زنده به گور شده در قیامت بدون اشاره به عاملان

خداوند برای حمایت از دختران زنده به گور شده در اولین گام می‌فرماید:

«وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ / بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» (تکویر: ۸-۹) و هنگامی که از دختر زنده به گور شده پرسیده شود: «به

کدامین گناه کشته شد؟»

در این آیات «الْمَوْءُودَةُ» اسم مفعول از ریشه «وَأَد» به معنای «سنگینی چیزی به وسیله چیز دیگری» است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۷۸). بر همین اساس «موءودة» به معنای دختری است که زنده زیر خاک دفن شده باشد (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۸، ص ۹۷)؛ زیرا در زیر سنگینی خاک ریخته شده بر وی می‌ماند و می‌مرد (زمخشری، ۱۹۷۹م، ص ۶۶۳). از نظر برخی دیگر «وَأَد» به معنای سنگینی مادی و معنوی و «موءودة» به معنای «مثقله» است. از این رو مراد از «موءودة» نفسی است که آن را سنگین کنند و بر اساس گمان، او را در زندگی مزاحم و منافی با شخصیت خود بدانند. در این مورد فرقی نمی‌کند که آن نفس دختر باشد یا فرد دیگری (مصطفوی، ۱۳۶۵ش، ج ۱۳، ص ۱۰). بر همین اساس چون اعراب وجود دختر را نامناسب با شأن خود می‌دانستند، آنان را زنده در زیر خاک دفن می‌کردند. به هر حال به طور قطع «الْمَوْءُودَةُ» بر خلاف بیشتر لغات عرب که مشترک یا دارای مصادیق مختلف هستند، فقط به معنای «دختر زنده به گور شده» است (طالقانی، ۱۳۶۲ش، ج ۳، ص ۱۷۷). به نظر می‌رسد خدای متعال برای شروع مبارزه خود در این آیات (تکویر، نزول: ۷) برای اولین بار به دختران زنده به گور شده اشاره می‌کند و چند جهت مهم را مورد توجه قرار می‌دهد:

۱-۱. ذکر سوال از دختران زنده به گور شده در کنار حوادث بزرگ شروع قیامت

چهارده آیه اول سوره تکویر در صدد بیان دگرگونی‌های عظیم پایان این جهان و آغاز قیامت است. در هم پیچیده شدن خورشید «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»، بی‌فروغ شدن ستارگان «وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ»، روان شدن کوه‌ها «وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ»، رها شدن شتران باردار «وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ»، کنایه از عدم توجه به اموال با ارزش به خاطر شدت ترس؛ طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۱۰، ص ۶۷۳) محشور شدن حیوانات وحشی «وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ»، افروخته شدن دریاها «وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ»، جفت شدن جان‌ها «وَإِذَا الثُّفُوسُ زُوِّجَتْ»، حلول ارواح در اجسام یا جمع شدن هر شخصی با فرد هم صنف خودش یا هر دو مورد با همدیگر؛ بهجت‌پور، ۱۳۹۰ش، ج ۱، ص ۳۴۵) باز شدن پرونده اعمال «وَإِذَا الصُّحُفُ تُنشَرَتْ»، برداشته شدن آسمان مثل برداشتن پوست از روی گوشت «وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ؛ طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۱۰، ص ۶۷۵) فروزان شدن شعله‌های دوزخ «وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِرَتْ» و نزدیک شدن بهشت «وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ» نمونه‌ای



از این حوادث است. هر کدام از این حوادث به تنهایی عظیم و ترسناک است، اجتماع همه آنها با هم دیگر یا وقوع یکی در پی دیگری به مراتب بر این عظمت و وحشت خواهد افزود. خداوند در میان این حوادث عظیم تکوینی سؤال از «دختر زنده به گور شده» درباره علت کشته شدن او را هم مطرح کرده است (صادقی‌تهرانی، ۱۳۶۵ش، ج ۳۰، ص ۱۵۱). از آنجائی که گوینده عاقل و آشنا به قواعد محاوره هرگز از کلمات و جملات خود، معنایی ناهماهنگ و نامتناسب اراده نمی‌کند، (بابایی، ۱۳۸۷ش، ص ۱۲۳) می‌توان ادعا کرد هولناک بودن «زنده به گور شدن دختران» در اینجا با دقت زیادی بیان شده است.

۲-۱. ذکر سوال از دختران در سیاق آیات قیامت

خداوند حمایت از دختران زنده به گور شده را در سیاق آیات قیامت مطرح می‌کند. یادآوری این حمایت در میان آیات قیامت و تصریح بر حاضر شدن همه اعمال در آن روز (عَلِمْتُ نَفْسٌ مَا أُخْضِرْتُ) (تکویر: ۱۴) در واقع تهدیدی برای پای‌بندی به این رفتار و ادامه دادن آن محسوب می‌شود. هم‌چنین در ادامه این سوره با ذکر چند قسم تصریح می‌شود این آیات از جانب خداوند متعال است، نه از جانب شخصیتی مجنون یا القائنات شیطان (تکویر: ۱۹-۲۵). این قسم‌ها عبارتند از: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْجَوَارِ الْكُنَّسِ وَالْيَلِّ إِذَا عَسَّسَ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ»؛ سوگند به ستارگانی که بازمی‌گردند، حرکت می‌کنند و از دیده‌ها پنهان می‌شوند، و قسم به شب، هنگامی که پشت کند و به آخر رسد و به صبح، هنگامی که تنفس کند (تکویر: ۱۵-۱۸). از این رو این آیات تصریح می‌کنند که دفاع از دختران زنده به گور شده حتمی خواهد بود.

۳-۱. ذکر سوال از دختران همراه با لحنی انقلابی و خشن

سبک سوره تکویر همانند غالب سوره‌های مکی همراه با لحنی خطابی، آهنگی انقلابی و خشن، فاصله‌های کوتاه و دارای تأثیر شدید است (بلاشر، ۱۳۷۴ش، ص ۲۰۳؛ کواز، ۱۳۸۶ش، ص ۲۲۱). این سبک نقش مهمی در برهم زدن و به چالش کشیدن عقاید باطل، بیدار کردن فطرت و دعوت به آموزه‌های الهی دارد. از این رو مطرح شدن بحث دختران زنده به گور شده در این سوره با این سبک به‌خوبی می‌تواند این سنت جاهلی را به چالش بکشد و فطرت انسانی مردمان عصر نزول را بیدار کند.

۴-۱. استفاده از کلمه «الموءودة» به جای «الوئید»

در زبان عربی «الوئید» همانند «الموءودة» به معنای «دختر زنده به گور شده» است (زمخشری، ۱۹۷۹م، ص ۶۶۳؛ ابن‌فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۷۸؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۸، ص ۹۷؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۴۴۲). استفاده از تعبیر «الموءودة» به جای «الوئید» می‌تواند اشاره به این نکته باشد که دختر در توهم مردم جاهلی ثقیل و مضر به شخصیت

آنان بود، نه در حقیقت امر (مصطفوی، ۱۳۶۵ش، ج ۱۳، ص ۸). علاوه بر این اسم مفعول بودن «الموءودة» مظلومیت این دختران را با وضوح بیشتری به نمایش می‌گذارد.

۵-۱. ذکر سوال از خود دختران بدون اشاره به عاملان

در آیه «وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ» بدون هیچ اشاره‌ای به عاملان و مسببان، از خود دختر درباره دلیل کشته شدنش سؤال شده است. از نظر برخی مفسران این سؤال در حقیقت توبیخ قاتل است؛ زیرا دختر در جواب به بی‌گناهی خود اقرار خواهد کرد (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۱۰، ص ۶۷۴؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۳۱، ص ۶۶؛ خطیب، بی‌تا، ج ۱۶، ص ۱۴۷۰). این روش برای مجسم کردن این جنایت بسیار مناسب است. گویی خشم خداوند بر قاتل آن چنان است که از روبرو شدن با آنان صرف‌نظر کرده و آنان را لایق خطاب ندانسته است (بهجت‌پور، ۱۳۹۰ش، ج ۱، ص ۳۴۶). از طرف دیگر بیان این مسأله از زبان خود دختر بچه می‌تواند نقش ویژه‌ای در تحریک عواطف انسانی داشته باشد. در برخی قرائت‌ها «سُئِلَتْ» به صورت «سَأَلَتْ» (صیغه معلوم) آمده است (طوسی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۲۸۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۱۰، ص ۶۷۱؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۳۱، ص ۶۶؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۳۱۸). در این صورت «مسئول عنه» خود دختر یا الله یا قاتل خواهد بود. در این صورت مطالب مورد اشاره درباره صیغه معلوم نیز جاری است.

بررسی: اگر خداوند می‌خواست به راحتی می‌توانست در همین سوره ضمن همین دو یا آیات دیگری قاتلان را به صورت صریح توبیخ کند، اما نه تنها چنین کاری انجام نمی‌دهد بلکه تا سوره زخرف هم به صورت مستقیم سخنی در این باره اظهار نمی‌کند و در سوره‌های زخرف و نحل با توبیخ بیشتر و صریح‌تری با این فرهنگ برخورد می‌کند (در ادامه می‌آید). بر همین اساس به نظر می‌رسد باید این مسأله را از زاویه تربیتی هم نگاه کرد؛ با این توضیح که زبان قرآن، زبان فطرت انسانی است و بیش از هر چیزی فطرت انسان را درگیر می‌کند؛ از این رو شاید خداوند در این آیات هیچ اشاره‌ای به عاملان این جریان نمی‌کند تا ضمن اشاره به قبح این فرهنگ ضد انسانی، زمینه را برای مبارزه با آن از طریق بیدار کردن فطرت انسانی عاملان آماده کند. از این رو می‌توان ادعا کرد سوره تکویر در این مبارزه در حکم مطرح کردن پررنگ اصل مسأله زنده به گور کردن دختران بدون تمرکز بر سایر مسائل اطراف آن است.

۲. گام دوم: انتقاد غیرمستقیم به تنفر اعراب از دختران

قرآن کریم بعد از سوره تکویر تا سوره نحل هیچ اشاره مستقیمی به زنده به گور کردن دختران نمی‌کند، اما در عین حال دو خط مبارزاتی را علیه این فرهنگ دنبال می‌کند:



۲-۱. تقویت ارزش‌های ناظر به شخصیت زن

تقویت ارزش‌های ناظر به شخصیت زن مثل هم‌سطح بودن زن و مرد در آفرینش (لیل، نزول: ۳/۹)، ترسیم تداوم رسالت از طریق یک دختر (کوثر، نزول: ۱۵/۳-۱)، معرفی زوجیت بین زن و مرد به عنوان جلوه‌ای از ربوبیت و قدرت خداوند (نجم، نزول: ۲۳/۳۶-۴۸، قیامت، نزول: ۳۱/۳۶-۴۰؛ یس، نزول: ۴۱/۳۶؛ فاطر، نزول: ۴۳/۱۱؛ زمر، نزول: ۵۹/۶؛ شوری، نزول: ۶۳/۱۱)، معرفی دختران به عنوان هدیه الهی به والدین (شوری، نزول: ۶۳/۴۹-۵۰) و غیره. بدیهی است که این خط مبارزاتی علاوه بر تقویت جایگاه زن در جامعه، به صورت غیرمستقیم باعث تضعیف فرهنگ دخترکشی می‌شود.

۲-۲. انتقاد غیرمستقیم به تنفر اعراب از دختران

این خط مبارزاتی را در سه سوره نجم (نزول: ۲۳)، اسراء (نزول: ۵۰) و صافات (نزول: ۵۶) به صورت واضح می‌توان مشاهده کرد. توضیح اینکه مشرکان بت پرست در ظاهر اعتقاد داشتند که بت‌ها تمثال خدایانی هستند که امور عالم به آن‌ها واگذار شده است؛ این خدایان ضمن حلول در این بت‌ها، به تدبیر امور می‌پردازند. بر اساس این عقیده برخی از این خدایان از طایفه جنیان و گروهی از طایفه فرشتگان بودند. مشرکان اعتقاد داشتند سه بت «لات»، «عزی» و «مناء» (نجم: ۱۹-۲۰) تمثال سه فرشته‌ای هستند که دختران خدا محسوب می‌شوند و اموری از عالم به این فرشتگان واگذار شده است تا به‌طور مستقل در آن‌ها تصرف کنند (طباطبایی، ۱۳۸۰ش، ج ۱۹، ص ۶۰). بدیهی است که بر اساس این دیدگاه باید جنس دختر موجود مقدسی باشد؛ زیرا در فرهنگ این اعراب خداوند بسیار مقدس است؛ از این رو هر چیز منسوب به او هم قاعداً مقدس خواهد بود.

ممکن است گفته شود از اینکه مشرکان این سه بت را دختران می‌دانستند، لزوماً نمی‌توان نتیجه گرفت که باید جنس دختر هم موجود مقدسی باشد؛ زیرا به نظر می‌رسد مشرکان ضمن اعتقاد به خدا، دچار خودپسندی و خودمحوری بودند و حتی خواسته خود را بر خدا هم ترجیح می‌دادند؛ از این رو به مقدس بودن خدا و منسوبان به او توجه چندانی نداشت. بر همین اساس با این استدلال نمی‌توان قداست خداوند و منسوبان به او را در نزد مشرکان ثابت کرد. در جواب این اشکال می‌توان گفت: اولاً: بدون شک خداوند در فرهنگ این مشرکان وجود مقدسی بود؛ از این رو بت‌ها را هر چند با واسطه مرتبط با خداوند می‌دانستند و آنها را می‌پرستیدند؛ ثانیاً: در ادامه روشن می‌شود که خداوند در سوره‌های متعدد انتخاب پسر برای مشرکان و دختر برای خداوند را غالباً با استفهام انکاری مطرح می‌کند. بدیهی است که استفهام انکاری در جایی کاربرد دارد که مطلب برای طرف مقابل کاملاً

روشن باشد و گر نه به کارگیری این نوع استفهام خلاف بلاغت کلام است. از این رو در ادامه روشن می‌شود که خداوند با این شیوه در صدد آن است که یک تناقض اعتقادی مشرکان را آشکار سازد.

برای توضیح این تناقض باید به این نکته اشاره کرد که در منطق قرآن نه دختر و پسر از نظر ارزش انسانی تفاوتی دارند، نه فرشتگان جنسیت دختر و پسر دارند و نه فرزندان خدا هستند، اما با این وجود خداوند با مطرح کردن اعتقاد مُسَلِّم مشرکان در مورد فرشتگان و اداره بحث به صورت جدلی (مصباح یزدی، ۱۳۸۲ش، ج ۱، ص ۲۸۳) ضعف فکری و منطقی آنان را در مورد دختران به بهترین شکل اثبات می‌کند (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴ش، ج ۲۲، ص ۵۱۵-۵۱۶). بر این اساس در این مجادله به آنان گفته می‌شود اگر اعتقاد دارید خداوند برای خود دختران را انتخاب کرده، پس دختر موجود خوبی است؛ از این رو چرا او را از شدت تنفر زنده به گور می‌کنید؟ اگر چنین باشد: «تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى»؛ این تقسیمی غیر عادلانه و ناقص است (نجم: ۲۲). «ضیز» به معنی «ناقص، ظالمانه و نامعتدل» است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۱۳).

هم چنین خداوند در سوره اسراء می‌فرماید: «أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا» (اسراء: ۴۰)؛ آیا پروردگارتان پسران را ویژه شما کرده و (برای) خود از فرشتگان دخترانی برگزیده است؟ یقیناً شما سخن بزرگی می‌گویید. مراد آیه این است که ای مشرکان و مؤمنانی که به دلیل سابقه شرک بر این باورید که پروردگار هنگامی که بخواهد به کسی تفضل و عنایتی کند، به او پسر می‌دهد، از این باور غلط دست بکشید. آیا درست است صاحب اختیارتان برای شما پسرانی را برگزیند، اما فرشتگانی که به گمان شما دخترند، را برای انجام امور خود برگزیند؟ اگر به راستی جنس پسر برتر از جنس دختر است، چرا برای خدمت‌گزاری خود پسر انتخاب نکنند؟ و اگر گزینش‌های صاحب اختیارتان حکیمانه است، چرا نشان تفضل به شما پسر باشد. این گفته‌های شما متناقض و غیر منطقی است؛ از این رو از این اعتقادات دست بردارید (بهجت پور، ۱۳۹۰ش، ج ۴، ص ۴۹۹). بر همین اساس این آیه همانند آیات سوره نجم در صدد به چالش کشیدن اعتقاد مشرکان در مورد دختر و نقد نگاه آنان به صورت غیر مستقیم است. سپس قرآن کریم در پایان آیه به صورت قاطع نظر خود را درباره این اعتقاد بیان می‌کند: «شما سخن بسیار بزرگی می‌گوئید.» این سخن با هیچ منطقی سازگار نیست و از چندین جهت بی‌پایه است؛ زیرا اولاً: اعتقاد به وجود فرزند برای خدا اهانت عظیمی به ساحت مقدس او است؛ زیرا خداوند نه جسم است، نه عوارض جسمانی دارد، نه نیاز به بقاء نسل؛ ثانیاً: آنان فرشتگان را فرزندان دختر خدا می‌دانستند، در حالی که برای دختر کم‌ترین منزلت قائل نبودند؛ از این رو؛ ثالثاً: این عقیده در حقیقت اهانتی به مقام فرشتگان الهی



بود که فرمانبران حق و جزء مقربان درگاه او هستند؛ بنابراین این سخن حداقل از سه جهت بسیار عظیم و بزرگ است، بزرگ از نظر انحراف از واقعیات، بزرگ از نظر گناه و کیفر و بالاخره بزرگ از نظر عرف و عادت خود مشرکان، همان عرف و عادتی که دختران معصوم را تحقیر می‌کرد (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴ش، ج ۱۲، ص ۱۲۷). همین انتقادات در سوره صافات نیز مشاهده می‌شود (صافات: ۱۴۹-۱۵۷).

این تضاد عجیب بهترین گواه برای بی‌پایه بودن این عقاید و افکار است. (مراغی، بی‌تا، ج ۲۷، ص ۵۲؛ مکارم- شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴ش، ج ۲۲، ص ۵۱۴-۵۱۵) در این آیات خداوند به صورت غیرمستقیم دیدگاه مشرکان نسبت به جنس دختر را به نقد می‌کشد. به نظر می‌رسد آماده نبودن ذهن مردم برای انتقاد صریح باعث شده است که خداوند در ابتدا با یک سؤال عقل آنان را به تکاپو وادار کند. روشن است که هیچ عقل سلیمی تناقض را نمی‌پذیرد و با نپذیرفتن آن، عقل به دنبال پیدا کردن منشأ تناقض می‌گردد و در این کاوش و تکاپو به سه احتمال می‌رسد: بطلان دختر بودن فرشتگان، باطل بودن اعتقاد به شوم بودن دختران و یا باطل بودن هر دو. خداوند در اینجا با طرح این سؤال ذهن‌ها را آماده و در ادامه هر دو طرف تناقض را باطل اعلام می‌کند:

الف: بطلان دختر بودن فرشتگان. دختر بودن فرشتگان در سوره نجم بیشتر از جهت نبود دلیل از جانب پروردگار و پیروی از گمان و هوای نفس مورد انتقاد قرار می‌گیرد: «إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمِيَّتُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا هُوَ إِلَّا نَفْسُ»؛ آنها جز نام‌هایی نیستند که شما و پدرانتان آنها را نامگذاری کرده‌اید، خدا هیچ دلیلی برای آنها نفرستاده است؛ جز از گمان و آنچه که خوشایند (هوای) نفس بود، پیروی نمی‌نمایند (نجم: ۲۳)؛ «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُوعُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْإِنْسِي / وَ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ» بی‌تردید کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را به نام دختر نامگذاری می‌کنند/ و برای آنان به آن (مطلب) هیچ دانشی نیست، جز از گمان پیروی نمی‌کنند (نجم: ۲۷-۲۸). در سوره اسراء هم با یک استفهام انکاری و یک نقد کلی این اعتقاد نقد می‌شود: «أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا»؛ آیا پروردگارتان شما را به (داشتن) پسران برگزیده و خود از فرشتگان دخترانی برگرفته است؟ قطعاً شما سخنی بزرگ می‌گویید (اسراء: ۴۰). اما در سوره صافات این اعتقاد از سه جهت تجربی (أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ) (صافات: ۱۵۰)، عقلی (أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ) (صافات: ۱۵۶) و نقلی (فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) (صافات: ۱۵۷) مورد نقد قرار می‌گیرد. البته مبارزه قرآن کریم با دختر دانستن فرشتگان الهی بُعد دیگری هم دارد که در گام پنجم بررسی می‌شود.

ب: بطلان اعتقاد به شوم بودن دختران. در سیر نزول برای اولین بار در سوره نجم «زوجیت بین زن و مرد» مطرح می‌شود: «وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَىٰ / مِن نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ» (نجم: ۳۶-۴۸). این شیوه بیان به صورت غیرمستقیم برتری جنس مذکر بر مؤنث را به نقد می‌کشد؛ زیرا اولاً: خداوند در این آیات خلقت زوجین مذکر و مؤنث را به خود نسبت می‌دهد؛ ثانیاً: زن و مرد زوج همدیگر هستند و وجود یکی بدون دیگری موجب اختلال در کارکرد اصلی و مورد انتظار دیگری است (بهارزاده، ۱۳۹۲، ص ۲۹-۳۰)؛ ثالثاً: خلقت زن و مرد به صورت زوج مظهري از توحید ربوبی خداوند است؛ رابعاً: ماده اولیه خلقت این زوج یک چیز است (مِن نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ).

۳. گام سوم: انتقاد مستقیم به تنفر اعراب از دختران

خداوند در ادامه حمایت از دختران زنده به گور شده در سومین گام می‌فرماید:

«وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا / ... / وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ / أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ / وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ / أَوْ مِنْ يَنْشَأُ فِي الْحُلِيِّ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ / وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ / وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» (زخرف: ۱۲ و ۱۵-۲۰)؛ و همان کسی که همه زوج‌ها را آفرید / ... / و (مشركان) برای خدا از میان بندگان جزایی (به عنوان فرزند او) قرار دادند؛ قطعاً انسان کفران کننده آشکاری است / آیا از آنچه خدا می‌آفریند، دخترانی برای خود برگرفته و شما را به داشتن پسران برگزیده است؟ و (در صورتی که) چون یکی از آنان را برای (به دنیا آمدن) چیزی (دختری) مرده دهند که شبیه و هم جنس خدا قرار داده، صورتش سیاه می‌شود در حالی که (وجودش) پراز اندوه و خشم است. / آیا کسی را (شریک خدا قرار داده‌اند) که در زیور پرورش یافته است و (هنگام) مجادله و بحث بیانش روشن نیست؟ / و فرشتگانی را دختران پنداشتند که بندگان خدای رحمانند؛ آیا در آفرینش آنان حضور داشتند و مشاهده کردند (که آنان دخترند)؟ / به زودی شهادت آنان (درباره فرشته‌ها) نوشته می‌شود و مورد بازپرسی قرار خواهند گرفت / و گفتند: اگر (خداوند) رحمان می‌خواست ما آنان را نمی‌پرستیدیم. ادعایشان متکی بر هیچ دانشی نیست، آنان فقط حدس می‌زنند.

در این آیات از سوره زخرف (نزول: ۶۴) دیدگاه مشركان درباره ادعای وجود فرزند دختر برای خداوند به نقد کشیده می‌شود. در این بخش با استفاده از اعتراف مشركان مکه به نقش انحصاری خداوند متعال در آفرینش آسمان‌ها و زمین (زخرف: ۹-۱۰) و بیان برخی از نقش‌های منحصر به فرد پروردگار بر پدیده‌های هستی، انسان را به مقایسه میان خدا و شرکای توهمی او فرا می‌خواند (زخرف: ۱۱-۱۴). قرآن کریم در این قسمت با مطرح کردن موضوع فرزند دختر برای خدا با وجود تنفر مشركان از آن، آنان را به فرومایگی این ادعا برای خداوند توجه



می دهد و از مشرکان می خواهد خود را با بهانه پیروی از نیاکان فریب ندهند (بہجت پور، ۱۳۹۴ش، ص ۲۸۹). البته عصاره و خط اصلی این انتقادات پیش تر در سوره های نجم (نزول: ۲۳)، اسراء (نزول: ۵۰) و سوره صافات (نزول: ۵۶) مطرح شد؛ از این رو به نظر می رسد در ادامه این سیر این آیات از سوره زخرف، علاوه بر تثبیت این انتقادات، تنفر مشرکان از جنس دختر را هم به صورت آشکار مطرح می کند. برای اثبات این ادعا می توان به سه جهت موجود در این آیات اشاره کرد:

۳-۱. یادآوری عزت و علم خداوند به مشرکان به عنوان منشأ زوجیت بین زن و مرد

خداوند در ابتدای این بحث خلقت ازواج را مطرح کرده است. باید توجه داشت که زوج در ادبیات قرآنی به رابطه دو شیء گفته می شود که غالباً یکی مکمل دیگری و اغلب یکی مذکر و دیگری مؤنث است (بهارزاده، ۱۳۹۲ش، ص ۲۹-۳۰). از این رو در ابتدا خداوند دوباره رابطه تکوینی بین زن و مرد را به آنان یادآوری می کند. بدیهی است که این یادآوری قسمت زیادی از برتری جویی ها را از بین می برد؛ به خصوص این که خالق این زوجیت خداوند باشد: «وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا». برای توضیح بیشتر اشاره به این نکته ضروری است که «الَّذِي» در این فقره معطوف و معطوف علیه آن «الَّذِي» در آیات قبل است (درویش، ۱۴۱۵ق، ج ۹، ص ۶۸): «وَلَكِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ / الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»؛ و اگر از آنان بپرسی چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده است خواهند گفت: (خدای) شکست ناپذیر دانا آن ها را آفرید / همان کسی که زمین را محل آرامش شما قرار داد و برای شما در آن راه هایی آفرید، بلکه هدایت شوید» (زخرف: ۹-۱۰). در این آیات «الَّذِي» صفت برای «الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ» است؛ بنابراین کلمه «الَّذِي» در عبارت «وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا» نیز همین نقش را خواهد داشت. از این رو خداوند در این آیات تصریح می کند که خلقت ازواج ناشی از عزتی است که پشتوانه آن علم است؛ بنابراین هیچ گونه نقص، کاستی و اشتباهی در آن نیست.

۳-۲. انتقاد به مشرکان به خاطر دختر دانستن ملائکه

خداوند در این آیات بعد از تحکیم پایه های توحید از طریق برشمردن نشانه های خداوند در نظام هستی و نعمت ها و مواهب او در آیات قبل، شرک مشرکان را به نقد می کشد: «وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا». تعبیر به «جزء» در این آیه بیان گر این است که آنان فرشتگان را فرزندان خدا می شمردند (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۵، ص ۸۸)؛ زیرا همیشه فرزند جزئی از وجود پدر و مادر است که به صورت نطفه از آنان جدا می شود و با هم ترکیب می گردد و هسته اولیه فرزند از آن آغاز می شود. هم چنین این تعبیر بیان کننده پذیرش عبودیت فرشتگان است؛ زیرا آنان را جزئی از

معبودان در مقابل خداوند تصور می‌کردند. علاوه بر این دو مورد، این تعبیر یک استدلال روشن بر بطلان این اعتقاد مشرکان است؛ زیرا اگر فرشتگان فرزندان خدا باشند لازمه‌اش این است که خداوند جزء داشته باشد و نتیجه آن ترکیب ذات خدا است. این در حالی است که دلائل عقلی و نقلی گواه بر بساطت و احدیت وجود او است (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴ش، ج ۲۱، ص ۲۶-۲۷). خداوند در ادامه برای محکوم کردن این تفکر باطل از مسلمات خود مشرکان استفاده می‌کند؛ زیرا آنان جنس مرد را بر زن ترجیح می‌دادند و وجود دختر را ننگ خود می‌شمردند: «أَمْ اتَّخَذَ إِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ». پیش‌تر گفته شد که خداوند در این گونه آیات مشرکان را با یک تناقص بزرگ روبه‌رو می‌کند و آن اینکه اگر به پندار شما مقام دختر پائین‌تر است (در ادامه این نگاه توضیح داده می‌شود)، چگونه خود را بر خدا ترجیح می‌دهید؟ خداوند در این آیات برای تأکید و تثبیت توبیخ با ضمیر خطاب از مشرکان یاد می‌کند: «أَصْفَاكُمْ». این در حالی است که در آیه قبل مشرکان غایب فرض شده بودند: «وَجَعَلُوا». همچنین برای نشان دادن نگاه تحقیرآمیز مشرکان به دختر و نگاه محترمانه به پسران کلمه «بنات» را نکره و کلمه «بنین» را معرفه آورده است (طباطبایی، ۱۳۸۰ش، ج ۱۸، ص ۹۰). قرآن کریم در ادامه برای بطلان این اعتقاد مشرکان دو استدلال دیگر هم ارائه می‌کند:

استدلال اول: «أَوْ مَنْ يُنشِئُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ»؛ آیا کسی را (شریک خدا قرار داده‌اند) که در زر و زیور پرورش یافته است و (هنگام) مجادله و بحث بیانش روشن نیست؟ از نظر برخی مفسران این آیه مربوط به بت‌ها است، با این توضیح که خداوند در مقام مذمت مشرکان خطاب به آنان می‌فرماید: آیا بت‌هایی را می‌پرستید که در زر و زیور رشد می‌کنند و نمی‌توانند دلیلی برای خود بیان کنند؟ زیرا بت‌پرستان بت‌های خود را با زر و زیور می‌آراستند (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۹، ص ۶۶؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۳، ص ۷۱). اما از نظر اغلب مفسران این آیه به دو صفت غالب زنان اشاره دارد: اول آن که زنان به زیورات علاقه زیاد دارند به‌طوری که در زیور رشد می‌کنند (طوسی، بی‌تا، ج ۹، ص ۱۸۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۹، ص ۶۶؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۷، ص ۶۲۴؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۵، ص ۸۸؛ ابن‌عاشور، بی‌تا، ج ۲۵، ص ۲۲۸؛ مراغی، بی‌تا، ج ۲۵، ص ۷۷؛ مدرسی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۲، ص ۴۴۹؛ طباطبایی، ۱۳۸۰ش، ج ۱۸، ص ۹۰؛ مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴ش، ج ۲۱، ص ۲۷-۲۸). دوم آن که جنبه عاطفی و حیای زن قوی است و در مقام بحث و جدل، به خوبی وارد نمی‌شود و روشنگری نمی‌نماید و مطلب خود را اثبات نمی‌کند. به نظر می‌رسد از دیدگاه این گروه، این دو صفت غالب زنان و نه همه آنان است؛



زیرا برخی از آنان دارای منطقی قوی و معتدل هستند، به خوبی سخن حق خود را می‌گویند و میل آنان به زیورها افراطی نیست.

در مقابل این گروه، برخی دیگر از مفسران با استناد به ظاهر کلمه «يُنْشَوْنَ» بر این باورند که این توصیف قرآن، واقعیت خارجی را بیان می‌کند؛ زیرا معمولاً زنان در خلال تربیت اجتماعی خود به گونه‌ای رشد داده می‌شوند که عناصر ضعف آنان بر عناصر قوت چیره می‌شود؛ از این رو نمی‌توان این توصیف را مربوط به حقیقت شخصیت انسانی زنان دانست و ادعا کرد شخصیت آنان به طور کلی مستغرق در زینت است و در مخاصمات توانایی دفاع از حق را ندارند. این نکته به خوبی ثابت می‌کند که زنان توانایی شکوفا کردن استعدادهای فکری و معنوی زیادی را همانند مردان دارند (فضل‌الله، ۱۴۱۹ق، ج ۲۰، ص ۲۲۲). نگاهی به سیر نزول هم این مطلب را ثابت می‌کند؛ زیرا برای نمونه در سوره احزاب (نزول: ۹۰) خداوند در کنار مردان، زنان را بدون هیچ تفاوتی در ساحت‌های مختلف ذکر می‌کند: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ... وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (احزاب: ۳۵).

در بررسی این اقوال باید دانست اولاً: «مَنْ» موصولی است که برای افراد عالم به کار می‌رود، اما در مورد اشیاء نازل منزله عالم نیز می‌توان آن را استعمال کرد (مدنی شیرازی، بی تا، ص ۴۹۲)؛ مانند: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ» (احقاف: ۵). از این رو اطلاق آن بر بت‌ها از جهت لفظی اشکالی ندارد، اما نکته اساسی این است که سیاق آیات چنین چیزی را اقتضاء نمی‌کند؛ زیرا در آیات قبل راجع به رفتار مشرکان با دختران و در آیات بعد پیرامون عبادت فرشتگان صحبت می‌شود؛ نادیده گرفتن این سیاق اگرچه امکان دارد، اما نیازمند قرینه‌ای محکم و قوی است. ثانیاً: دو قول آخر (از سه قول ارائه شده) به طور کامل با این سیاق هماهنگ هستند؛ از این رو علاوه بر پذیرش آن‌ها (مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۶، ص ۵۴۱)، می‌توان به هر دو ملتزم شد و یکی را ناظر به واقعیت اجتماع و دیگری را ناظر به شخصیت حقیقی زنان دانست. نقطه مشترک این دو قول آن است که اغلب دختران عصر نزول دارای دو صفت مذکور بودند؛ بنابراین خداوند در نقد دیدگاه انتخاب فرشتگان به عنوان دختران خدا بر این نکته تأکید می‌کند که آیا دختری که پرورش و نمو آن در زینت بوده است، می‌تواند در مقام فرشتگان قرار گیرد، به خصوص اینکه در مقام جدال و مخاصمه توانایی دفاع را ندارد؟ (مدرسی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۲، ص ۴۴۹). البته شاید بتوان از زوایای دیگر هم به این توصیف قرآن کریم نگاه کرد و آن اینکه بعد از توصیف رفتار زشت مشرکان با جنس دختر، خطاب به آنان می‌فرماید: چرا با کسی که همیشه در زینت بوده و در مخاصمه توان دفاع از خود

ندارد، این گونه رفتار می‌کنید؟ روشن است که این نوع بیان نقش بسیار زیادی در تحریک عواطف انسانی افراد دارد.

استدلال دوم: مشرکان فرشتگان را مؤنث تصور می‌کردند: «وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا»، قرآن کریم برای نقد این عقیده ابتدا با استفهامی انکاری می‌فرماید: «أَشْهَدُوا خَلَقَهُمْ؟» به هر حال راه عالم شدن به مذکر و مؤنث بودن موجودی حس است و بدون شک مشرکان، ملائکه و خلقت آنان را ندیده‌اند تا مذکر یا مؤنث بودنشان را بدانند. قرآن کریم در ادامه آنان را به‌خاطر این سخنان بدون علم تهدید می‌کند: «سَتَكْتُبُ شَهَادَتَهُمْ وَيُسْأَلُونَ». در نهایت خداوند ریشه این اعتقاد را حدس و تخمین و دوری از علم می‌داند: «مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ». پیش‌تر در سوره نجم و صافات به این عدم علم مشرکان نیز اشاره شد.

۳-۳. انتقاد به تنفر مشرکان از جنس دختر

تنفر مشرکان نسبت به جنس دختر در این آیه به نقد کشیده می‌شود: «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ». در این آیه کلمه «مَثَل» به معنای نظیر و هم‌جنس بودن دو چیز (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۲۹۶) و «مثل زدن چیزی» به معنای چیزی را مجانس چیز دیگر گرفتن است (راغب اصفهانی ۱۴۱۲ق، ص ۷۵۹). «کظم» در لغت به معنای «مجرای تنفس» است؛ بر همین اساس «اخذ بکظمه» یعنی «راه نفسش گرفت» و «كُظُمَ» به معنای بستن و حبس نفس است که از آن به سکوت تعبیر می‌شود (كُظُمَ فلان: نفسش بند آمد و ساکت شد) (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۷۱۲). همچنین از نظر برخی محققان «کظم» به معنای «حبس و نگهداری غیظ در سینه است خواه به واسطه عفو باشد یا نه»؛ زیرا اصل «کظم» بستن دهانه مشک پس از پر شدن آن است. در زبان عربی «کظمت القرية» یعنی «دهانه مشک را پس از پر کردن بستم» و عبارت «فلان کظیم و مکظوم» زمانی به کار برده می‌شود که فردی پر از غصه یا پر از خشم باشد و انتقام نگیرد (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۲، ص ۸۳۵؛ قرشی، ۱۳۷۱ش، ج ۶، ص ۱۱۳).

بنابراین می‌توان آیه را این گونه معنا کرد: وقتی به یکی از آنان مژده می‌دادند که صاحب دختر شده، با اینکه همین دختر را شبیه و هم‌جنس خدا می‌دانست «مَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا»، چهره‌اش از اندوه سیاه می‌شد، در حالی که دلش مملو از اندوه و خشم بود، چون نه تنها دخترداری را دوست نداشت، بلکه آن را ننگ هم می‌شمرد. این آیه به تنهایی می‌تواند میزان نفرت مشرکان از دختر را نشان دهد. همان گونه که ملاحظه می‌شود خداوند در این آیه در ضمن نقد عقیده مشرکان، رفتار آنان درباره دختران را به تصویر می‌کشد تا هم تناقض اعتقاد آنان روشن شود



و هم رفتار ناشایسته آنان به صورت برجسته آشکار شود. خداوند برای برجسته تر کردن زشتی این سیره، در این آیه از مشرکان با ضمیر غائب یاد می کند: «أَحَدُهُمْ». این در حالی است که در آیه قبل با ضمیر خطاب از آنان یاد کرده بود: «وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ» (طباطبایی، ۱۳۸۰ش، ج ۱۸، ص ۹۰).

۴. گام چهارم: انتقاد صریح و همه جانبه به فرهنگ مشرکان در زنده به گور کردن دختران

خداوند برای انتقاد صریح و همه جانبه از فرهنگ مشرکان در مورد دختران در چهارمین گام می فرماید:

«وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ / وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ / يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ / لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ / وَلَوْ يُوَاحِدُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَايَةٍ وَلَكِنْ يُؤْخِرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ / وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ» (نحل: ۵۷-۶۳)؛ و دختران را برای خدا قرار می دهند، منزّه است خداوند و برای خودشان آنچه (پسران) را که میل دارند (قرار می دهند) / و چون به یکی از آنان (تولد) دختر بشارت داده شود، صورتش سیاه می گردد، در حالی که خشم گلویش را فشار می دهد / بخاطر بشارت بدی که به او داده شده، از قبيله خود متواری می شود (و در این فکر است که) آیا او را با خواری نگه دارد یا در زیر خاک پنهانش کند. بد قضاوتی می کنند / برای کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند صفات زشت و برای خداوند صفات والا است و او مقتدر غالب و با حکمت است / و اگر خداوند مردم را به خاطر ظلمشان مؤاخذه می کرد هیچ جنبنده ای را بر روی آن (زمین) باقی نمی گذاشت ولی آنان را تا مدتی معین مهلت می دهد، پس چون مدتشان سرآید ساعتی تأخیر نمی کنند و نمی توانند ساعتی هم پیش بيفتند / و آنچه را که خود نمی پسندند (فرزند دختر را) برای خدا قرار می دهند و زبان هایشان به دروغ توصیف می کند که عاقبت نیک برای آنان است (اگر آخرتی باشد اهل بهشتیم) قطعاً برای آنان آتش است و (در ورود به آن) پیشگام خواهند بود.

پیش تر در سوره هایی مثل تکویر (نزل: ۷)، نجم (نزل: ۲۳)، اسراء (نزل: ۵۰) صافات (نزل: ۵۶) و زخرف (نزل: ۶۴) نگاه و رفتار ناشایسته اعراب نسبت به دختران به صورت مستقیم یا غیر مستقیم به نقد کشیده شد. در ادامه سیر نزول خداوند در سوره نحل (نزل: ۷۰) این روند را به صورت کامل تر، دقیق تر و واضح تر ادامه می دهد و مطالب قبلی را با ادبیات جدیدی مطرح می کند. برای اثبات این ادعا می توان به چند جهت ذیل اشاره کرد که نقش موثری در مبارزه با فرهنگ زنده به گور کردن دختران دارند:

۴-۱. انتقاد به مشرکان به خاطر انتخاب دختران برای خدا و پسران برای خودشان

در این سوره انتقاد به مشرکان با عبارت «وَجَعَلُوا لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ» شروع می‌شود. با توجه به سیاق این آیه به نظر می‌رسد فقره «وَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ» بر جمله «لِلَّهِ الْبَنَاتِ» عطف شده و تقدیر آیه چنین است: «وَجَعَلُوا لَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ» (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۶۱۲؛ طباطبایی، ۱۳۸۰ش، ج ۱۲، ص ۲۷۶). بر همین اساس از تقابل «الْبَنَاتِ» با «مَا يَشْتَهُونَ» به خوبی می‌توان برداشت که اولاً: مصداق «مَا يَشْتَهُونَ» پسران خواهد بود؛ ثانیاً: ریشه و منشأ برتری پسران نسبت به دختران در نگاه مشرکان چیزی جز میل و شهوت آنان نبود و هیچ برهان یا دلیل محکمی در ورای این اعتقاد وجود نداشت؛ ثالثاً: مشرکان، آنچه را برای خود نمی‌پسندیدند، برای خدا می‌پسندیدند (و ملائکه را دختران خدا می‌دانستند). این نکته به‌طور صریح در ادامه آیات مطرح می‌شود: «وَجَعَلُوا لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ». خداوند در این آیات، با عبارت «سُبْحَانَهُ» بعد از فقره «وَجَعَلُوا لِلَّهِ الْبَنَاتِ» بطلان این نگاه را به‌طور کامل آشکار می‌کند؛ زیرا خداوند از هر گونه آرایش جسمانی پاک است (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴ش، ج ۱۱، ص ۲۶۷). نکته قابل ذکر دیگر اینکه اگر کسی اشکال کند که عطف جمله «وَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ» بر جمله «لِلَّهِ الْبَنَاتِ» از لحاظ ادبی صحیح نیست (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۷، ص ۴۰۷) و باید «وَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ» را به عنوان جمله استینافیه در نظر گرفت (درویش، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۳۲۰)، در این صورت باز مطالب گذشته قابل برداشت است؛ زیرا اولاً: از نظر عقلاء در کنار هم قرار دادن دو جمله که هیچ ارتباطی با هم ندارند، در یک کلام قبیح است؛ از این‌رو این دو جمله باید از جهاتی با هم در ارتباط باشند؛ ثانیاً: در انتهای همین قسمت به‌طور صریح در آیه «وَجَعَلُوا لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ» به این مطالب اشاره شده است.

۴-۲. انتقاد به عکس‌العمل مشرکان در مقابل شنیدن خبر تولد دختر

خداوند در سوره زخرف (نزل: ۶۴) به تنفر مشرکان از فرزند دختر بدون استفاده از کلمه دختر اشاره کرد: «و چون یکی از آنان را برای (به دنیا آمدن) چیزی (دختری) مژده دهند که شبیه و هم‌جنس خدا قرار داده، صورتش سیاه می‌شود در حالی که (وجودش) پر از اندوه و خشم است». در سوره نحل (نزل: ۷۰) علاوه بر تکرار همین مطلب به صورت واضح‌تر، به رفتار عملی آنان در برابر دختر هم اشاره می‌کند: «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ / يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أُمُّسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ». بر اساس این دو آیه یک فرد مشرک به‌قدری داشتن دختر را ننگ می‌دانست که به محض شنیدن خبر تولد فرزند دختر؛



اولاً: صورتش سیاه می‌شد؛ سیاه شدن صورت کنایه از شدت حزن و شرمندگی میان قوم است؛ (فضل الله، ۱۴۱۹ق، ج ۱۳، ص ۲۴۷)؛

ثانیاً: در عین این شرمندگی و ناراحتی، خشم خود را فرو می‌برد و چیزی ابراز نمی‌کرد: «وَهُوَ كَظِيمٌ». کمی پیش‌تر معنای «کظم» گذشت. به کارگیری این واژه به خوبی می‌تواند اوج ناراحتی مشرکان را از دختر بودن فرزند خود بیان کند؛ زیرا از یک طرف ناراحت می‌شدند و از طرف دیگر ناراحتی خود را برای کسی ابراز نمی‌کردند؛ گویا این ابراز ناراحتی موجب می‌شد دیگران هم وی را سرزنش کنند؛ از این‌رو برای تسکین درد خود از مردم پنهان می‌کرد: «يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ»؛

ثالثاً: بعد از کناره‌گیری از مردم، باز هم، موضوع خاتمه نمی‌یافت، بلکه او به‌طور دائم در این فکر بود که «آیا این ننگ را بر خود بپذیرد و دختر را نگهدارد و یا آن را زنده در زیر خاک پنهان سازد». در همین راستا خداوند نیز در انتهای همین آیه به‌طور صریح این منش و رفتار شقاوت‌مندانه را محکوم می‌کند و می‌فرماید: «بدانید آنان حکم زشت و بدی می‌کنند».

۴-۳. نقش عدم ایمان به آخرت در بروز نگاه ظالمانه به جنس دختر

پیش‌تر در سوره‌های نجم (نزل: ۲۳)، اسراء (نزل: ۵۰)، صافات (نزل: ۵۶) و زخرف (نزل: ۶۴) اشاره شد که مؤنث دانستن ملائکه و تنفر از جنس دختر اعتقاد باطلی است که در افکار و رفتار مشرکان صدر اسلام مشاهده می‌شود. خداوند در سوره نحل ریشه این اعتقادات را بیان می‌کند: «لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (نحل: ۶۰). در این آیه «مَثَل» به معنای وصف است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۷۵۹؛ طوسی، بی‌تا، ج ۶، ص ۳۹۴)؛ از این‌رو مراد آیه با توجه به سیاق این‌گونه خواهد بود: چرا هنگام شنیدن خبر دختردار شدن خود سیاه می‌شوید به نحوی که گویا نفس شما بند آمده است، اما در عین حال همین دختر را به خدا نسبت می‌دهید. این در حالی است که توصیف و ویژگی‌های زشت از قبیل نیاز به فرزند برای جانشین شدن به جای پدران، برتری دادن پسران برای نیرومند شدن، زنده به گور کردن دختران برای فرار از ننگ (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۷، ص ۴۰۹)، روسیاهی و ناراحتی به‌خاطر تولد دختر (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۶، ص ۵۶۶) فقط مربوط به کسانی است که به آخرت ایمان ندارند، اما عالی‌ترین صفات و توصیفات از آن خداوند است: «وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». همان‌گونه که ملاحظه می‌شود خداوند در این آیه ریشه همه رفتارهای ناپسند مشرکان در برابر دختران را در عدم ایمان به آخرت معرفی می‌کند. تحلیل این مطلب هم چندان پیچیده نیست؛ زیرا اعتقاد به معاد و یادآوری آن نقش

مهمی در بازدارندگی انسان از گناهان و رفتارهای زشت (از قبیل نسبت دادن امور ناروا به خداوند و زنده به گور کردن دختران) دارد و در حقیقت ضامن اجرای دستورات دین است. به نظر می‌رسد با انکار معاد خاصیت و اثری برای دین باقی نمی‌ماند، هر چند منکر معاد وحدانیت خداوند و سایر معارف حق را قبول داشته باشد (طباطبایی، ۱۳۸۰ش، ج ۱۳، ص ۴۸-۴۹).

۴-۴. تصریح به ظالمانه رفتار مشرکان در برابر جنس دختر

آیه «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» (نحل: ۶۱) در مقام بیان لطف و عنایت خداوند بر بندگان است (جعفری، بی‌تا، ج ۶، ص ۱۶۵). در این آیه به صورت کلی خداوند روشن می‌کند که اگر خداوند مطابق اعمال ظالمانه مردم با آنان رفتار می‌کرد، همه آنان نابود می‌شدند و بر روی زمین هیچ جنبنده‌ای باقی نمی‌ماند؛ اما خداوند چنین نمی‌کند، بلکه به آنان تا زمان خاصی مهلت می‌دهد و عذابشان را به تأخیر می‌اندازد و زمانی که این وقت معین فرا رسد، این عذاب حتی یک لحظه پیش و پس نمی‌شود. این آیه در میان آیاتی است که به نقد نگاه و رفتار مشرکان نسبت به فرزندان دختر و نسبت دادن دختران به خدا می‌پردازد؛ از این رو قطعاً یکی از مصادیق ظلم مورد اشاره در آیه، این نگاه و رفتار خواهد بود؛ بنابراین خداوند در این آیات اولاً: نگاه و رفتار مشرکان نسبت به جنس مؤنث را ظلم معرفی می‌کند؛ ثانیاً: برای این ظلم عذاب سنگینی در نظر می‌گیرد که فقط به خاطر لطف خداوند فعلاً دامن گیر آنان نشده است.

۵-۴. تبیین جایگاه خودفریب‌دهی مشرکان در نگاه ظالمانه به جنس دختر

خداوند در انتهای این آیات از زاویه‌ای دیگر رفتار مشرکان را به نقد می‌کشد: «و آنچه را که خود نمی‌پسندند (فرزند دختر) را برای خدا قرار می‌دهند و زبان‌هایشان به دروغ توصیف می‌کند که عاقبت نیک برای آنان است. قطعاً برای آنان آتش است و (در ورود به آن) پیشگام و مقدم خواهند بود» (نحل: ۶۲). خداوند در این آیه تناقض موجود در رفتار اعراب را به شکل واضح‌تری به رخ آنان می‌کشد. نکته قابل توجه اینکه با وجود این اعتقاد باطل تصورشان این است که عاقبتی نیک و پاداش خیر در انتظار آنان است: «و زبان‌هایشان به دروغ توصیف می‌کند که عاقبت نیک برای آنان است.» این در حالی است که با این اعمال و رفتار چیزی جز آتش در انتظار آنان نخواهد بود.

در اینجا این سوال مطرح می‌شود که آیا امکان دارد انسان دروغی بگوید و در ادامه خودش از آن تأثیر بگیرد و حتی به آن مغرور شود؟ در جواب باید گفت: مساله فریب وجدان از مسائل مسلم روان‌شناسی است؛ زیرا گاهی دستگاه فکر انسان در پی اغفال وجدان برمی‌آید و چهره حقیقت را در نظر وجدان دگرگون می‌کند. برخی افراد



آلوده به گناهان بزرگی مانند قتل و سرقت با این که به زشتی اعمال خود واقف هستند، اما برای به دست آوردن آرامش کاذب، می‌کوشند قربانیان را مستحق این اعمال جلوه دهند. علاوه بر این ممکن است اینگونه دروغ‌ها را نسل‌های گذشته رواج داده باشند و به تدریج برای نسل‌های آینده به صورت عقیده مسلمی در آمده باشد (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴ش، ج ۲، ص ۴۸۶-۴۸۷).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود خداوند در این آیات همه مطالب اشاره شده در قبل را با بیانی صریح‌تر و شفاف‌تر برای یک مبارزه همه جانبه با سنت زنده به گور کردن دختران بیان کرده است.

۵. گام پنجم: مبارزه نهایی برای زدودن بقایای نگاه غلط به دختران

خداوند برای حمایت و دلداری پیامبر اکرم (ص) در آیات ۲۹ تا انتهای سوره طور (نزول: ۷۵) ضمن حمایت از آن حضرت، نکاتی را جهت راهبری ایشان برای گذر از فضای سنگین تهمت‌های مکذبان ارائه می‌کند. خداوند در این قسمت سؤالات را به صورت پی در پی مطرح می‌کند و به هیچ کدام از آنها جوابی نمی‌دهد، گویا به خاطر وضوح زیاد نیازی به ذکر جواب آنها نیست. نمونه‌هایی از این سؤالات عبارتند از: «یا از هیچ آفریده شده‌اند یا خود خالق خویشند؟»، «آیا آسمان‌ها و زمین را آفریده‌اند؟ بلکه جویای یقین نیستند»، «آیا خزاین پروردگارت نزد آنان است؟ یا بر همه عالم سیطره دارند؟» و «آیا نردبانی دارند و به وسیله آن اسرار وحی را می‌شنوند؟» (طور: ۳۵-۳۸)

در همین راستا در یکی از این آیات اعتقاد نابخردانه مشرکان مبنی بر فرزند داشتن خدا و پسر داشتن این مشرکان مطرح می‌شود: «أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَ لَكُمْ الْبُنُونَ (طور: ۳۹): آیا سهم خدا دختران و سهم شما پسران است؟» خداوند این سؤال را هم همانند بقیه سؤالات جواب نمی‌دهد. از نظر برخی مفسران این آیه در حقیقت نوعی تحقیر نسبت به عقل مشرکان و روشن کردن اوج جهالت آنان است؛ زیرا اولاً: برای خداوند داشتن فرزند را تجویز نموده؛ ثانیاً: مدعی شده‌اند که خداوند برای خود دختر انتخاب کرده است، با اینکه به نظر آنان پسر از دختر بهتر است (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۹، ص ۲۵۵؛ نیز: طوسی، بی‌تا، ج ۹، ص ۴۱۶؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۵، ص ۱۵۵). نکته قابل ذکر دیگر این که خداوند در این قسمت از سوره طور به مشرکان با ضمیر غایب اشاره می‌کند: «أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ / أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصِيطُونَ / أَمْ هُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ / أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَ لَكُمْ الْبُنُونَ / أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَعْرَمٍ مُثْقَلُونَ» (طور: ۳۶-۴۰) اما در آیه «أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَ لَكُمْ الْبُنُونَ» برای تشدید انکار و توییح بیشتر آنان را به صورت مستقیم و با ضمیر مخاطب «کم» مورد خطاب

قرار می‌دهد. (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۴، ص ۳۸؛ ابن‌عاشور، بی‌تا، ج ۲۷، ص ۸۴) توجه به این نکته بی‌اعتباری و سفاکت این اعتقاد را بیش از پیش روشن می‌کند.

به نظر می‌رسد وجه تکرار این تناقض اعتقادی مشرکان با وجود مبارزات صریح قرآن در سیر نزول این است که خداوند قصد دارد با این یادآوری کوتاه رسوبات احتمالی باقیمانده از این تفکر را به طور کامل پاک کند تا هیچ‌گاه این تفکر مجدداً وارد جامعه نشود؛ زیرا اگر افکار و عقاید باطل به‌طور کامل از بین نروند، ممکن است در آینده در قالب تازه‌ای نمایان شوند. نمونه واقعی آن را می‌توان در جریان گوساله‌پرستی بنی‌اسرائیل پیدا کرد (ظهور خدای حضرت موسی(ع) در قالب گوساله). گزارش قرآن کریم از این واقعه به خوبی گویای مطلب است: «و (سامری) برای آنان مجسمه‌ی گوساله‌ای پدید آورد که صدایی همچون صدای گوساله داشت و (به یکدیگر) گفتند: «این خدای شما و خدای موسی است» (طه: ۸۸). بنی‌اسرائیل تا قبل از پیدایش این گوساله، با دو جریان فکری درگیر بودند: جریان فکری مردم مصر که زمانی طولانی با آنان زندگی کرده بودند و جریان فکری موسی(ع). سامری با ترکیب این دو جریان، گذشته و حال بنی‌اسرائیل را در قالب مجسمه‌ی گوساله به آنان عرضه کرد. عرضه‌ی بتی به شکل گوساله با الهام از افکار گذشته و نهادن عنوانی به نام «خدای موسی» بر آن با استفاده از تعالیم موسی(ع)، به‌حدی بنی‌اسرائیل را متقاعد کرد که علاوه بر مخالفت قولی با هارون(ع) (طه: ۹۲)، در آستانه قتل ایشان قرار گرفتند (اعراف: ۱۵۰). از این‌رو اگر نگاه نادرست اعراب به مؤنث بودن فرشتگان و انتساب دختران به خدا به‌طور کامل از بین نرود، ممکن است این تفکر در دوران بعد در قالب انحرافی دیگری ظهور پیدا کند.

نتایج تحقیق

خداوند در ضمن پنج گام به صورت فعال با فرهنگ زنده به‌گور کردن دختران مبارزه کرد:

۱. گام اول: حمایت از دختران زنده به‌گور شده بدون اشاره به‌قاتلان در سوره‌ی تکویر (نزول: ۷)؛
 ۲. گام دوم: انتقاد غیرمستقیم به تنفر اعراب از دختران در سوره‌های نجم، اسراء و صافات (نزول: ۲۳، ۵۰ و ۵۶)؛
 ۳. گام سوم: انتقاد مستقیم به تنفر اعراب از دختران در سوره‌ی زخرف (نزول: ۶۴)؛
 ۴. گام چهارم: انتقاد صریح و همه‌جانبه به فرهنگ زنده به‌گور کردن دختران در سوره‌ی نحل (نزول: ۷۰)؛
 ۵. گام پنجم: مبارزه نهایی برای زدودن بقایای نگاه غلط به دختران در سوره‌ی طور (نزول: ۷۵).
- تحلیل این پنج گام این‌گونه است که خداوند در گام اول در سوره‌ی تکویر اصل مسأله زنده به‌گور کردن دختران را به‌صورت پررنگ مطرح می‌کند، در گام دوم و سوم مقدمات حمله به این فرهنگ آماده می‌شود و در گام چهارم با



استفاده از مقدمات قبل به طور کامل و صریح این فرهنگ مورد حمله قرار می گیرد. در گام آخر برای زدودن آثار و بقایای این فرهنگ و همچنین برای جلوگیری از پدید آمدن انحرافات دیگر، تناقضات اعتقادی این فرهنگ را مجدداً یادآوری می کند. همان گونه که ملاحظه می شود این سیر کاملاً حکیمانه و منطقی است: طرح پررنگ مسأله، فراهم کردن مقدمات، حمله همه جانبه، پاکسازی. روشن است که این روش در هر مرحله ذهنیت افراد جامعه را برای مرحله بعد مدیریت و آماده می کند.

در مورد به کارگیری نتایج این تحقیق در عصر حاضر باید به این نکته توجه کرد که دستورات قرآن کریم مطابق با فطرت انسانی است، اما در عین حال پاره ای ملاحظات فرهنگی چون روحيات عربی، بساطت اجتماعی، لجاجت و جهالت فرهنگی مردم عصر نزول، نیز در کیفیت روش قرآن مؤثر بوده است؛ از این رو، سیر بدست آمده ترکیبی فطری-فرهنگی هماهنگ با ظرفیت مخاطبان اولیه است. لذا لازم است خصوصیات فرهنگی- اجتماعی عرب معاصر نزول از ویژگی های فطری و عام و گسترده تفکیک شود. در این تفکیک باید فرهنگ و خصوصیات جامعه معاصر مورد نظر، به دقت واریسی شود تا شیوه به دست آمده از قرآن بتواند در آن کارایی لازم را داشته باشد.

کتاب نامه

قرآن کریم.

- آلوسی، محمود (۲۰۱۹م)، *بلوغ الأرب فی معرفة أحوال العرب*، مصحح: محمد بهجة الأثری، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- آلوسی، محمود (۱۴۱۵ق)، *روح المعانی فی تفسیر القرآن الکریم والسبع المثانی*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن ابی الحدید، عبد الحمید (۱۴۰۴ق)، *شرح نهج البلاغة*، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
- ابن عاشور، محمد بن طاهر (بی تا)، *التحریر و التنویر*، بیروت: مؤسسه التاريخ.
- ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق)، *معجم مقاییس اللغة*، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن منظور، محمد (۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، بیروت: دارالصادر.
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین (بی تا)، *الآغانی*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- بابایی، علی اکبر و دیگران (۱۳۸۷ش)، *روش شناسی تفسیر قرآن*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت.
- بلاشر، رژی (۱۳۷۴ش)، *در آستانه قرآن*، مترجم: محمود رامیار، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- بهارزاده، پروین (۱۳۹۲ش)، «باز خوانی مفاهیم زوج و زوجیت در قرآن کریم»، *دو فصل نامه علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهراء*، سال دهم، شماره ۲، ص ۲۹-۵۰.
- بهجت پور، عبد الکریم (۱۳۹۰ش)، *تفسیر همگام با وحی*، قم: مؤسسه تمهید.

- بهجت‌پور، عبدالکریم (۱۳۹۴ش)، *شناخت‌نامه تنزیلی سوره‌های قرآن کریم*، قم: مؤسسه تمهید.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۴۱۸ق)، *أنوار التنزیل و أسرار التأویل*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- پیشوایی، مهدی (۱۳۸۶ش)، *تاریخ اسلام از جاهلیت تا رحلت پیامبر اسلام*، قم: دفتر نشر معارف.
- جعفری، یعقوب (بی‌تا)، *تفسیر کوثر*، قم: انتشارات هجرت.
- خطیب، عبدالکریم (بی‌تا)، *التفسیر القرآنی للقرآن*، بیروت: دار الفکر العربی.
- درویش، محیی‌الدین (۱۴۱۵ق)، *اعراب القرآن و بیانه*، سوریه: دارالارشاد.
- راغب، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، *المفردات فی غریب القرآن*، دمشق-بیروت: دارالعلم-الدار الشامیه.
- رضایی، غلام‌عباس (۱۳۸۷ش)، «زن در جاهلیت»، *دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، پاییز ۱۳۷۸ش، سال ۳۹، شماره ۳، ص ۱۱۳-۱۲۶.
- زمخشری، محمود (۱۹۷۹م)، *اساس البلاغة*، بیروت: دار صادر.
- زمخشری، محمود (۱۴۰۷ق)، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت: دار الکتب العربی.
- سالم، عبدالعزيز (۲۰۰۸م)، *تاریخ العرب قبل الاسلام*، الإسکندریه: مؤسسه شباب الجامعه.
- سباعی، احمد (۱۳۸۵ش)، *تاریخ مکه از آغاز تا پایان دولت شرفای مکه (۱۳۴۴ق)*، ترجمه: رسول جعفریان، تهران: مشعر.
- سلیم، احمد امین (۱۹۹۵م)، *جوانب من تاریخ و الحضارة العرب فی العصور القديمة*، اسکندریه: دارالمعرفة.
- سیوطی، جلال‌الدین (۱۴۰۴ق)، *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
- صادقی‌تهرانی، محمد (۱۳۶۵ش)، *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن*، قم: انتشارات فرهنگ اسلامی.
- ضیایی، محمد عادل (۱۳۸۷ش)، «زننده به گور کردن دختران در میان اعراب جاهلی»، *پژوهش دینی*، پاییز ۱۳۸۷ش، شماره ۱۷، ص ۱۱۹-۱۴۰.
- طالقانی، محمود (۱۳۶۲ش)، *پرتوی از قرآن*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۰ش)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش)، *مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: انتشارات ناصرخسرو.
- طوسی، محمد بن حسن (بی‌تا)، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- عسکری، مرتضی (۱۴۲۵ق)، *احادیث ام‌المؤمنین عایشه*، قم: کلیه اصول‌الدین.
- علی، جواد (۱۹۷۷-۱۹۷۸م)، *المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام*، بیروت: دار العلم للملایین.
- فخر رازی، محمدبن عمر (۱۴۲۰ق)، *مفاتیح الغیب*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- فراهیدی، احمد بن خلیل (۱۴۱۰ق)، *کتاب العین*، قم: انتشارات هجرت.
- فروخ، عمر (۱۹۸۴م)، *تاریخ الجاهلیة*، بیروت: دارالعلم للملایین.
- فضل‌الله، محمدحسین (۱۴۱۹ق)، *من وحی القرآن*، بیروت: دارالملاک للطباعة و النشر.

- قرشی، علی اکبر (۱۳۷۱ش)، *قاموس قرآن*، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- کواز، محمد کریم (۱۳۸۶ش)، *سبک‌شناسی اعجاز بلاغی قرآن*، مترجم: حسین سیدی، تهران: سخن.
- مدرسی، محمدتقی (۱۴۱۹ق)، *من هدی القرآن*، تهران: دار محبی الحسین.
- مدنی شیرازی، علی خان بن احمد (بی‌تا)، *الحقائق الندیة فی شرح الفوائد الصمدیة*، قم: ذوی القربی.
- مراغی، احمد (بی‌تا)، *تفسیر المراغی*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۲ش)، *پرسش‌ها و پاسخ‌ها*، قم: مؤسسه امام خمینی.
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۵ش)، *التحقیق فی کلمات القرآن*، تهران: بنگاه نشر و ترجمه.
- مغنیه، محمد جواد (۱۴۲۴ق)، *تفسیر الکاشف*، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران (۱۳۷۴ش)، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالمکتب الاسلامیه.
- نصیری، محمد و زارعکار، حسین (۱۳۹۶ش)، «تحلیل جامعه‌شناختی مسئله زنده به گور کردن دختران در جزیره العرب عصر جاهلی»، *پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*، دوره ۱۱، شماره ۲۰، بهار و تابستان ۱۳۹۶ش، ص ۱۹۷-۲۱۴.

Bibliography:

The Holy Qūrān

Abū al-Faraj al-Isfahānī, Alī ibn al-Husayn (n.d.). *Al-Aghānī*. Beirut: Dār Ihyā' al-Turāth al-'Arabī. (In Arabic)

Alī, Jawād (1977-1978). *Al-Mufaṣṣal fī Tārīkh al-'Arab qabl al-Islām*. Beirut: Dār al-'Ilm lil-Malāyīn. (In Arabic)

Ālūsī, Maḥmūd (1994). *Rūḥ al-Ma'ānī fī Tafsīr al-Qur'ān al-Karīm wa al-Sab' al-Mathānī*. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyya. (In Arabic)

Ālūsī, Maḥmūd (2019). *Bulūgh al-Arab fī Ma'rifat al-Ḥwāl al-'Arab*. Ed. Muḥammad Bahjat al-Atharī. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyya. (In Arabic)

'Askarī, Murtaḍā (2004). *Aḥādīth Umm al-Mu'mīnīn 'Ā'isha*. Qom: Kulīyyat Uṣūl al-Dīn. (In Arabic)

Bāba'ī, Alī Akbar et al. (2008). *Methodology of Qūrānic Exegesis*. Qom: Research Institute of Hawza and University/SAMT. (In Persian)

Bahārzādeh, Parvīn (2013). "Re-reading the Concepts of 'Zawj' and 'Zawjiyyat' in the Holy Qūrān." *Biannual Journal of Qūrān and Ḥadīth Sciences at al-Zahrā University*, 10(2): 29-50. (In Persian)

Bahjatpūr, 'Abd al-Karīm (2011). *Tafsīr Hamgām bā Wahy*. Qom: Tamhīd Institute. (In Persian)

Bahjatpūr, 'Abd al-Karīm (2015). *Directory of Chronological Arrangement of Qūrānic Chapters*. Qom: Tamhīd Institute. (In Persian)

Bayḍāwī, 'Abd Allāh ibn 'Umar (1997). *Anwār al-Tanzīl wa Asrār al-Ta'wīl*. Beirut: Dār Ihyā' al-Turāth al-'Arabī. (In Arabic)

- Blachère, Régis (1995). *On the Threshold of the Qūrān*. Trans. Maḥmūd Rāmiyār. Tehran: Daftar-i Nashr-i Farhang-i Islāmī. (In Persian).
- Darwīsh, Muḥyī al-Dīn (1995). *I'rāb al-Qur'ān wa Bayānuh*. Syria: Dār al-Irshād. (In Arabic)
- Faḍlullāh, Muḥammad Ḥusayn (1998). *Min Wahy al-Qur'ān*. Beirut: Dār al-Malak lil-Ṭibā'a wa al-Nashr. (In Arabic)
- Fakhr Rāzī, Muḥammad ibn 'Umar (1999). *Maḥfātih al-Ghayb*. Beirut: Dār Ihyā' al-Turāth al-'Arabī. (In Arabic)
- Farāhīdī, Aḥmad ibn Khalīl (1990). *Kitāb al-'Ayn*. Qom: Hejrat Publishing. (In Arabic)
- Farrukh, 'Umar (1984). *Tārīkh al-Jāhiliyya*. Beirut: Dār al-'Ilm lil-Malāyīn. (In Arabic)
- Ibn Abī al-Ḥadīd, 'Abd al-Ḥamīd (1984). *Sharḥ Nahj al-Balāgha*. Qom: Ayatollah Mar'ashi Najafi's Library. (In Arabic)
- Ibn 'Ashūr, Muḥammad ibn Ṭāhir (n.d.). *Al-Taḥrīr wa al-Tanwīr*. Beirut: al-Tārīkh Institute. (In Arabic)
- Ibn Fāris, Aḥmad (1984). *Mu'jam Maqāyīs al-Lughā*. Qom: Maktab al-I'lām al-Islāmī. (In Arabic)
- Ibn Manẓūr, Muḥammad (1993). *Lisān al-'Arab*. Beirut: Dār Ṣādir. (In Arabic)
- Ja'farī, Ya'qūb (n.d.). *Tafsīr Kawthar*. Qom: Hejrat Publishing. (In Persian)
- Kawwāz, Muḥammad Karīm (2007). *Stylistics of Qūrānic Rhetorical Miracles*. Trans. Ḥusayn Sayyidī. Tehran: Sukhan. (In Persian)
- Khaṭīb, 'Abd al-Karīm (n.d.). *Al-Tafsīr al-Qūrānī lil-Qur'ān*. Beirut: Dār al-Fikr al-'Arabī. (In Arabic)
- Madanī Shīrāzī, Alī Khān ibn Aḥmad (n.d.). *Al-Ḥada'iq al-Nadiyya fī Sharḥ al-Fawā'id al-Ṣamadiyya*. Qom: Dhawī al-Qurbā. (In Arabic)
- Makārim Shīrāzī, Nāṣer et al. (1995). *Tafsīr Nemūneh*. Tehran: Dār al-Maktab al-Islāmiyya. (In Persian)
- Marāghī, Aḥmad (n.d.). *Tafsīr al-Marāghī*. Beirut: Dār Ihyā' al-Turāth al-'Arabī. (In Arabic)
- Miṣbāḥ Yazdī, Muḥammad Taqī (2003). *Questions and Answers*. Qom: Imām Khumayni Institute. (In Persian).
- Mudarrisī, Muḥammad Taqī (1998). *Min Hudā al-Qur'ān*. Tehran: Dār Muḥibbī al-Ḥusayn. (In Arabic)
- Mughniyya, Muḥammad Jawād (2003). *Tafsīr al-Kāshif*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyya. (In Arabic)
- Muṣṭafawī, Ḥasan (1986). *Al-Taḥqīq fī Kalimāt al-Qur'ān*. Tehran: Bunyād Nashr wa Tarjuma. (In Arabic)
- Naṣīrī, Muḥammad & Zare'kār, Ḥusayn (2017). "Sociological analysis of the problem of the burial of live infant girls on the Arabian Peninsula in Jāhiliyyah Era." *Journal of Historical Researches of Iran and Islam* 11(20): 197-214. doi.org/10.22111/JHR.2018.3697. (In Persian)
- Pīshvā'ī, Mahdī (2007). *History of Islam from Jāhiliyya to the Prophet's Demise*. Qom: Ma'aref Publications Office. (In Persian)
- Qurashī, Alī Akbar (1992). *Qāmūs Qūrān*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyya. (In Persian)
- Rāghib, Ḥusayn ibn Muḥammad (1992). *Mufradāt fī Gharīb al-Qur'ān*. Damascus/Beirut: Dār al-'Ilm/Dār al-Shāmiyya. (In Arabic)
- Rezā'ī, Gholām 'Abbās (2008). "Women in Jāhiliyya." *Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran*, 39(3): 113-126. (In Persian)

- Şabā'ī, Aḥmad (2006). *History of Mecca from Beginning to End of Sharifs' Rule (1925)*. Trans. Rasūl Ja'fariyān. Tehran: Mash'ar. (In Arabic).
- Şādiqī Tehrānī, Muḥammad (1986). *Al-Furqān fī Tafsīr al-Qur'ān bi al-Qur'ān*. Qom: Islamic Culture Publishing. (In Arabic)
- Salīm, 'Abd al-'Azīz (2008). *Tārīkh al-'Arab qabl al-Islām*. Alexandria: Shabāb al-Jāmi'a Institute. (In Arabic)
- Sālīm, Aḥmad Amīn (1995). *Aspects of Arab History and Civilization in Ancient Times*. Alexandria: Dār al-Ma'rifa. (In Arabic)
- Suyūṭī, Jalāl al-Dīn (1984). *Al-Durr al-Manthūr fī al-Tafsīr bi al-Ma'thūr*. Qom: Ayatollah Mar'ashi Najafī's Library. (In Arabic)
- Ṭabarsī, Faḍl ibn Ḥasan (1993). *Mujma' al-Bayān fī Tafsīr al-Qur'ān*. Tehran: Nāṣir Khosrow Publishing. (In Arabic)
- Ṭabāṭabā'ī, Muḥammad Ḥusayn (2001). *Al-Mīzān fī Tafsīr al-Qur'ān*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyya. (In Arabic)
- Ṭāliqānī, Maḥmūd (1983). *Partovī az Qūrān*. Tehran: Shirkat Sahāmī Intishār. (In Persian)
- Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan (n.d.). *Al-Tibyān fī Tafsīr al-Qur'ān*. Beirut: Dār Ihyā' al-Turāth al-'Arabī. (In Arabic)
- Zamakhsharī, Maḥmūd (1979). *Asās al-Balāgha*. Beirut: Dār Šādir. (In Arabic)
- Zamakhsharī, Maḥmūd (1987). *Al-Kashshāf 'an Ḥaqā'iq Ghawāmiḍ al-Tanzīl*. Beirut: Dār al-Kitāb al-'Arabī. (In Arabic)
- Ziyā'ī, Muḥammad 'Ādil (2008). "Live Burial of Girls among Jāhilī Arabs." *Religious Research*, 17: 119-140. (In Persian)